

SCO

کانون آرمان شریعتی

SCO1385@Gmail.com

انتخابات ۱۳۸۵ شوراها و سه نوع سیاست‌ورزی



رضا علیمانی

شماره مقاله : ۱۰۱۵

تعداد صفحه : ۹

آخرین بررسی : ۸۷/۰۵

تاریخ تمریر : ۱۳۸۶

www.shandel.org

موضوع : نگاه و نقدی به سه نوع سیاست‌ورزی در ایران

انتخابات ۱۳۸۵ شوراها و سه نوع سیاست‌ورزی

سال ۱۳۸۵، از نظر داخلی، شاهد یک اتفاق قابل تأمل بود؛ انتخابات شوراها. در این انتخابات جناح تندرو و تکرر هوادار دولت با شکست آشکاری مواجه شد. هم‌چنین معدودی از نامزدهای اصلاح‌طلب، در تهران، وارد شورا شدند. این واقعه، پس از سه شکست پی‌درپی در انتخابات شوراهای دوم، مجلس هفتم و ریاست جمهوری نهم؛ باعث نظریه‌پردازی‌های استراتژیک جدید - و یا مجدد - و یا تأکید و چشم‌انداز نمایی تازه و دوباره از سوی عده‌ای گردید.

هر چند ورود سه نفر^۱ به شورای سوم شهر تهران و توزیع آرای شرکت‌کنندگان در انتخابات - بر اساس آمار رسمی اعلام شده - بین چند طیف دارای نامزد تأیید صلاحیت شده در انتخابات و حالت ترکیبی منتخبین، اتفاق تازه‌ای است و برای اصلاح‌طلبان دوم خردادی نشانه‌ای مثبت است، اما تحلیل میزان دامنه، عمق و اهمیت آن موضوع دیگری است.

تحلیل‌های اغراق شده و ذوق‌زده اولیه برخی از نظریه‌پردازان اصلاح‌طلب آن چنان بود که مهدی کروبی را واداشت که به صراحت و روشنی اظهار دارد برخی دوستان نباید فکر کنند فتح خیبر شده است. با این وجود برخی از استراتژی‌پردازان طیف مزبور که قبلاً نیز با بعضی ساده‌سازی‌ها، و گاه سفسطه‌پردازی‌ها؛ "سیاست‌ورزی" را منحصر به یک رویکرد خاص (انتخاباتی) می‌کردند، هم‌چنان تحلیل‌های فتح‌خیبری و صبح‌قربیی از این واقعه کرده و می‌کنند. اما به نظر می‌رسد برخورد و تحلیل واقع‌گرایانه، نه کوچک‌کننده و نه بزرگ‌ساز، از این اتفاق ضروری است. نحوه این تحلیل در چشم‌انداز و عملکرد بعدی هر صاحب تحلیلی اثری ماندگار دارد.

از سال ۱۳۷۹ و با سلسله تحولاتی که در حوزه مطبوعات، احزاب، روشنفکران، نهادهای دانشجویی و مدنی، برخی مراجع و قطب‌های مذهبی - سیاسی و... اتفاق افتاد، به تدریج سه تحلیل و رویکرد استراتژیک شکل گرفت. هر یک از این سه واقعه شوراهای جدید - در سال ۱۳۸۵ - برخورد متفاوتی صورت داده و می‌دهد؛

الف - یک رویکرد، به طور خلاصه، "سیاست‌ورزی" را منحصرأ در برخورد انتخاباتی و به نوعی در تداوم چانه‌زنی از بالا - که این بار، البته، با فشار از پایین بسیار کمتری همراه خواهد بود - می‌داند. در این رویکرد، سه شکست انتخاباتی پیاپی، ناشی از برخی اشکالات و مشکلات تاکتیکی - و نه استراتژیک - اصلاح‌طلبان، به ویژه عدم دقت در اتخاذ شعارهای انتخاباتی و یا ناقص بودن آن شعارهاست و کمتر به نقد جدی عملکرد اصلاح‌طلبان در قدرت و یا تحلیل میزان کارایی استراتژی خود - اصلاحات - می‌پردازند. در این رویکرد، انتخابات شوراهای سوم، فتح باب جدیدی برای تداوم مسیر گذشته برای اصلاح امور است. مردم به اشتباه خود در "قهَر" از انتخابات در شوراهای دوم پی برده و اصلاح‌طلبان نیز ضرورت اتحاد و انسجام و رفع برخی نواقص در رفتارها و عملکردهای گذشته را دریافته‌اند. بنابراین با آشتی مجدد مردم با اصلاح‌طلبان و اصلاح برخی رویه‌ها و تاکتیک‌های گذشته از سوی اصلاح‌طلبان، به تدریج، آنان وارد حوزه قانون‌گذاری و قدرت شده و با تجربه‌ای بیشتر و انسجامی بهتر مسیر ناتمام مانده را به پیش خواهند برد.

اما به نظر می‌رسد این رویکرد در تحلیل واقعه شوراهای از نوعی اغراق و آرزوآندیشی رنج می‌برد. چون نه رأی رسماً اعلام شده برای اصلاح‌طلبان نشانه آشتی و اقبال مجدد مردم به این طیف در حد تأثیرگذار و تعیین‌کننده بودن آن می‌باشد؛ نه ورود سه نفر به نهاد کم‌اختیار شوراها امکان تأثیر و تغییرزایی آن‌چنانی در اختیار این طیف نهاده است؛ نه این سه نفر افراد قوی و توانمند و استراتژیک هستند؛ نه چشم‌اندازی برای تأیید صلاحیت این گونه افراد، به ویژه برای نهادهای مهم‌تر متصور است؛ نه تجربه حضور اقلیت‌های اصلاح‌طلب در نهادهای مختلف - مجلس، مجمع تشخیص مصلحت و... - تجربه موفق و مؤثری است؛ نه آن‌چه خود ساختار حقیقی و حقوقی قدرت نامیده‌اند تغییری برای پذیرش استراتژیک این طیف - و مشخصاً افراد مؤثر و قوی و تعیین‌کننده آن) کرده است و نه در فضای سیاسی و اجتماعی و مدنی و نوع برخورد‌های حقوقی و سیاسی که با آن صورت می‌گیرد، تغییری مشاهده می‌شود که فضا را برای تحرک اجتماعی این طیف سهل‌تر کرده باشد و...

ب - رویکرد دیگر در این حوزه زمانی، "سیاست‌ورزی" را در طرح مباحثی چون فراندوم، نافرمانی مدنی، تغییر قانون اساسی و... می‌دید. این رویکرد هر چند پرسروصدا آغاز کرد اما به تدریج از هیجان افتاد، چون راه‌حل‌های مطرح شده بیشتر از جنس هدف‌گذاری‌ها و شعارهای جدید بود، نه برنامه و

استراتژی تازه. این رویکرد هیچ برنامه عملی استراتژیکی برای نیل به هدفها و شعارهای خود نداشت. در این رویکرد، اتفاق شورای سوم و دیگر اتفاقات نظایر آن، مسائلی خارج از موضوع و مطلقاً بی اهمیت می باشد. مسائل و مشکلات بغرنج موجود راه حل هایی دیگر می طلبد و این مسکن ها تنها درد را به فراموشی می سپارد و درمان را به عقب می اندازد. بنابراین حتی می تواند فریبنده باشد. چه نهاد شوراها و چه دیگر نهادها، در اختیار طیف اصلی قدرت باشد تا خود تصمیم بگیرد و اجرا کند و خود هزینه اش را بپردازد بهتر است تا در اختیار اصلاح طلبانی قرار بگیرد که هم ناتوان اند - اگر سهیم و شریک دیگر طیف نباشند - و هم مصلوب الاختیار - اختیاری که ساختار حقیقی و حقوقی قدرت تعیین می کند - پس کل نهاد دست طیف اصلی قدرت باشد بهتر است چه برسد به حضور یک اقلیت از "سیاست ورزان" انتخاباتی در آن.

پ - رویکرد دیگری که بین دو تیغه قیچی رویکردهای بالا شکل گرفت و به تدریج استقلال و استحکام بیشتری یافت، سیاست ورزی نوع اول را، حداقل در دهه ۸۰ ناکارآمد - به دلایل بیرونی - و ناقص - به دلایل درونی این طیف - می دانست و سیاست ورزی نوع دوم را طراح هدف و شعار به جای برنامه و استراتژی. این رویکرد، به حرکت در حوزه مدنی برای ورود و تأثیر نسبی، اما مؤثر، در هنگام مناسب و مقتضی بر حوزه قدرت و قانون و سیاست تأکید می ورزید و در این مرحله ضمن صبر و خویشن داری از خرده کاری های سیاسی - و به ویژه انتخاباتی - ، به نقد و اعتراض مستقل بر عملکرد حاکمیت می پرداخت و به موازات این "صبر" و "اعتراض"، به "انباشت" (تئوریک - تجربی) و "ارتباط" (بسط و تعیین نهادهای مدنی و حزبی و...) تأکید می نمود.

این رویکرد، با اتفاق شورای سوم "واقع گرا" برخورد می کند و برخلاف رویکرد دوم که با نگاه از ارتفاع بالا، هیچ تفاوتی نمی بیند که شوراها، فرهنگ سراها، وزارت خانه ها و نهادهای پُرودجه و مؤثر بر حوزه مدنی، کمیسیون اصل نود، مجلس، ریاست جمهوری و ... دست این فرد یا آن فرد باشد؛ بین این دو حالت تفاوت قائل است. اما :

۱- با این تفاوت "واقع گرا" برخورد می کند. چون کارکرد این نهادها را در دست طیف های مختلف دیده است و در میزان تفاوت عملکرد آنها در این نهادهای مؤثر بر حوزه مدنی اغراق نمی کند. چون دیده است که در وزارت کشور و وزارت ارشاد و ... اصلاح طلبان نیز، بسیاری از احزاب، نهادها و نشریات

مستقل، مجوزی دریافت نکردند. اما به هر حال آن قدر واقع‌بین هم هست که تفاوت بین عملکرد این نهادها را در دو حالت مختلف، بی‌اهمیت نداند.

۲- اما مسئله مهم‌تر و محوری‌تر این است که رویکرد سوم بر اساس همان واقع‌گرایی و حرکت در ارتفاع متوسط، ورود برخی اصلاح‌طلبان به شوراها و حتی نهادهای بالاتر و مهم‌تر را تغییر وضعیت و فتح باب جدید استراتژیک نمی‌داند. حضور یک اقلیت کم‌توان و ضعیف - همچون وضعیت کنونی - در نهادهایی چون شورا، مجلس و... و حتی در دست گرفتن این نهادها توسط یک جناح اصلاح‌طلب - که اینک تحلیل‌های واقع‌گرایانه‌ای از میزان توانایی، انسجام و انگیزه‌های مختلف هر یک از آنان وجود دارد -، مسیر "توسعه همه‌جانبه" و "دموکراتیزاسیون" را، آن‌چنان که در دوره اول ریاست جمهوری محمد خاتمی تصویر می‌شد، نمی‌گشاید.

این حضور می‌تواند "اصلاحات در پاورقی" نامیده شود. حضور افراد متفاوت در نهادهای مؤثر بر حوزه مدنی، به اندازه خود و تا میزانی قابل ارزیابی متفاوت خواهد بود. چشم بر این "تفاوت" نباید بست. اما این حضور در حد "تلطیف قدرت" است نه بازگشایی و پیشروی در چشم‌اندازی که تحت عنوان کلی اصلاحات، در دهه ۷۰، معرفی می‌شد. "اصلاحاتی" که هر کس از ظن خود یارش بود. اما این تصور هر چه بود - یا هست -، یک حرکت کلی، ولو تدریجی، و یک مسیر و فلش معین و متعین بود نه مسائلی که همه در پاورقی و اجزاء وجود دارد - مانند حدی از اجازه نشر، میزانی از تحمل نهادهای غیردولتی و... - . در این حالت این اجزاء و اضلاع، در حد پاورقی، خواهان نفس کشیدن و بقا هستند و نه در حد متن، متوقع اثرگذاری کلی برای پیشبرد مسیر توسعه همه‌جانبه و دموکراتیزاسیون در جامعه کل و متن کلان.

اما رویکرد اول با تکرار کلیشه‌های دهه ۷۰ و بدون تحلیل و نقادی مسیر طی شده، و به ویژه با طفره رفتن از نقد جدی خود، سعی می‌کند پاورقی را به جای متن بنشانند و خرده‌ها و جزئیات را جای کلیات و روندها جا بزنند. در یک کلام، شراکت و حتی حضور کامل اصلاح‌طلبان در نهادهای قدرت، حداکثر، تلطیف قدرت است برای "تحمل" آنها و برخی طیف‌ها و نهادهای محدود، و نه پیش‌برنده آن به سوی "اصلاحات" (با تصور دهه هفتادی آن).

شاید تحلیل‌گران واقع‌گراتر، و نه شعاردهنده‌های انتخاباتی و پروپاگاندایی طیف اول نیز، خود در برابر سؤالات و تحلیل‌های مشخص و ریزتر اذعان

داشته باشند که تحولی کیفی در رویکرد مردم به آنان و به استراتژی‌شان اتفاق افتاده است. این گونه نیست که فضای اجتماعی، با ساده‌لوحی، از تجربه هشت ساله آنها عبور کرده و دوباره دچار نشاط و طراوتی که برخی تصور می‌کنند، شده است. تحولی کیفی نیز در توانایی‌ها و امکانات - به‌ویژه قدرت واقعاً موجود اجتماعی و طبقاتی خود آنان - اتفاق نیفتاده است (هر چند تجربه‌گیری از دوران گذشته و انسجام نسبی و عملکرد واحد آنها در انتخابات شوراها امری کاملاً مثبت و قابل تحسین بود). و مهم‌تر از همه تحولی کیفی در ساختارهای حقیقی و حقوقی کشور اتفاق نیفتاده است (و حتی شاید جناح مقابل‌شان در انتخابات بعدی، با توجه به تجربه انتخابات شوراها، هم خود پخته‌تر عمل کند و هم فضای مانور این طیف را محدودتر سازد).

بنابراین با در نظرگیری واقعه شورای سوم در سال ۱۳۸۵، هم‌چنان سه ره پیداست؛ سه نوع سیاست‌ورزی (و باید تأکید کرد که با هیچ نوع ساده‌سازی و سفسطه نباید یک رویکرد، خود را تنها نوع "سیاست‌ورزی" در جامعه بداند):

۱- سیاست‌ورزی انتخاباتی، که تنها راه توسعه همه‌جانبه و دموکراتیزاسیون را شرکت در هر نوع انتخابات موجود و ایجاد تغییر از موضع قدرت اجرایی می‌داند.

۲- سیاست‌ورزی تهییج و نافرمانی مدنی، که تصور می‌کند طرح هدف‌گذاری‌ها و شعارهای جدید، بدون آن که برنامه و استراتژی مشخص ارائه کند، به تغییر دلخواه منجر می‌شود و اینک نیز فرقی نمی‌کند که نهادهای قدرت در دست چه افراد و طیف‌هایی باشد و هر قدر فریب اصلاحات نیز سد معبر نکند، بهتر است.

۳- سیاست‌ورزی مدنی - سیاسی، که اینک رویکرد انتخاباتی را نامؤثر می‌داند و در نگاه کلان‌تر و درازمدت‌تر به "صبر" و "اعتراض" و "انباشت" و "ارتباط" معتقد است. صبر برای یک چشم‌انداز و استراتژی درازمدت. اعتراض به عنوان حضور اجتماعی - سیاسی و نقد هر آن چه خلاف حقوق شهروندی و منافع ملی است. انباشت تجارب فکری - استراتژیک برای نیل به یک راهکار استراتژیک جدید. و ارتباط به عنوان نهادسازی‌های جدید مدنی و حزبی و تعیین و بسط نهادهای موجود برای شکل‌گیری و تفکیک نهادمند اقشار و طیف‌های گوناگون جامعه ایرانی.

در این رویکرد، البته، این که نهادها، مراکز و وزارت‌خانه‌ها، به ویژه آن‌هایی که بر حوزه مدنی مؤثرند، در دست کدام فرد و طیف باشد، به اندازه و میزان واقعی خود، اهمیت دارد. اما این مسئله به آن معنا و در اندازه‌ای نیست که با ساده‌سازی و یا آرزواندیشی به عنوان یک "استراتژی" - برای توسعه همه‌جانبه و رشد روند دموکراتیزاسیون - معرفی شود. آنچه مسیر توسعه همه‌جانبه را هموار می‌کند، حرکت مدنی - سیاسی بر اساس چهار نکته یادشده - بعنوان یک "برنامه" عملی نه "استراتژی" سیاسی معطوف به نتیجه مشخص در زمان مشخص - است. البته نباید با ساده‌سازی و آرزواندیشی دیگری تصور کرد قرار است حوزه مدنی، حوزه سیاسی را دگرگون کند. حوزه مدنی در ایران نفتی کم‌توان‌تر از این حرف‌هاست. قائلان به رویکرد سوم از حوزه مدنی مجدداً به حوزه سیاست، می‌نگرند، اما در وقت مقتضی و شرایط مهیاتر و توان‌افزون‌تر. ولی در این مدت با طرفداران و مَشی اصلاحات در پاورقی نیز به حد و میزان خودش، و نه به شکل اغراق‌شده، و به عنوان یک برخورد حاشیه‌ای و فرعی، مواجهه مثبتی می‌کنند و اگرچه خود با آنان همگام نمی‌شوند اما به طرد و منکوب کردن‌شان نیز نمی‌پردازند. به ویژه آن‌که این پاورقی طرفداران خاص خود را مخصوصاً در میان بسیاری از نیروهای اصلاح‌طلب در قدرت - سابق - دارد. آنان به اقتضای تحلیل، موقعیت و منافع خود طالب پیشبرد این رویه‌اند.

رویکرد سوم که عمدتاً پیشینه قبلی و وضعیت کنونی اپوزیسیونی دارد می‌تواند با حرکت پوزیسیونی مزبور، به عنوان یک امر فرعی و پاورقی، برخوردی مثبت و مشروط بکند. مشروط به فرعی ماندن و عدم اغراق و طرح آن در حد یک استراتژی. استراتژی "تلطیف قدرت" حداکثر "اصلاحات در پاورقی" است و نه بیشتر.

رویکرد سوم، برخورد ایدئولوژیکی با پدیده "انتخابات" ندارد. انتخابات هیچ حالت تقدس و یا حالت تابویی ندارد. در کشورهای در حال توسعه، هر انتخابات نیمه آزاد و نیمه مؤثر - که عنصر دوم حتی گاه مهم‌تر از عنصر اول است - امر مثبتی است. ولی اگر دارای این دو خصیصه نباشد و به‌ویژه منتخبین حالت نیمه مؤثری هم نداشته باشند، به طور طبیعی جایگاه خاصی هم در بین دوراندیشان سیاسی نمی‌یابد. اما در ایران کنونی اگر به هر دلیل داخلی و غیر داخلی چنین فضا و تأثیری ممکن شود - هر چند نگارنده اینک از آن ناامید است اما منطقاً آن را کاملاً منتفی نمی‌داند - ، حتی به نظر می‌رسد

قائلان به رویکرد دوم هم علی‌رغم همه شداد و غلاظی که روی انتخابات دارند، باز نگاه مثبتی بدان پیدا خواهند کرد (حضور برخی از فعالان دانشجویی در انتخابات شوراهای ۸۵ هر چند بیان‌گر اکثریت آنان نیست، نمونه‌ای از این امر بود).

آنچه، البته، به تدریج پس از فرونشستن گرد و غبارها، هیجان‌ها و غلیان‌ها، بحث و جدل‌های جاری در هر انتخاباتی - هم‌چون شوراهای ۸۵ - در بین نیروهای خارج از قدرت - اعم از اصلاح‌طلبان درون حاکمیتی و غیر آن - در "عمل" باقی می‌ماند دو راه بیشتر نیست. همه بحث و فحص‌های رویکردهای سه‌گانه فوق، مخصوص دوران و فضای چندماهه و چند هفته‌ای انتخابات است. اما پس از آن، تنها دو راه می‌ماند: یا صبر و انتظار، یا صبر و اعتراض.

به نظر می‌رسد پیروان هر سه رویکرد یاد شده در فاصله بین دو انتخابات، در "عمل"، یا زمان را به باری و به هر جهت می‌گذرانند و یا به کار و برنامه و عمل. یک بار مصطفی شاعیان در جلسه‌ای از جوانان که او و جلال‌آل احمد را میهمان خود داشتند و طبق معمول، بحث از چه باید کرد بود؛ پس از همه و در پایان گفته بود "...چه باید کرد من این است که هر کس، هر چه می‌گوید عمل کند...".

اینک نیز اگر ایران را محور وفاق همه ایرانیان - و به قول مهندس سبحانی، حتی طیف راست مذهبی سنتی - بدانیم، در بستر این ظرف بزرگ هر که هر چه را می‌گوید، "عمل" کند. تحولات دیالکتیکی عینی و ذهنی جامعه ایران، آن را به ظرف متحول و متغیری تبدیل کرده است. شاید در این کوهستان بلند، باز افراد و نیروهای کوهنورد اهل عمل، در عقبه و گردنه بعدی و سر پیچی جدید، همدیگر را بیابند. آنچه مهم است نیت و انگیزه سربلندی ایران است و عمل و کار و بالاتر از همه صداقت و اعتماد و آرامش در زندگی.

۱- نفرِ چهارم یک ورزشکارِ ملی است که اگر به صورتِ منفرد، یا از سوی هر طیفِ دیگری هم نامزد می‌شد صاحبِ رأی می‌گردید. بنابراین نمی‌توان او را نامزدِ یک طیفِ خاص تلقی کرد.